

## حوزه نجف و تحولات سیاسی - حزبی عراق در فاصله دو کودتا (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ - ۸ فوریه ۱۹۶۳)

### علی اکبر زاور

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
a.akbar.zavar@gmail.com

### دکتر علی بیگدلی

استاد، گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران  
dralibigdeli074@gmail.com

### دکتر نعمت احمدی نسب

استادیار، گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
n-ahmadinasab-history@iiu.ac.ir

مجله علمی پژوهشی تاریخ-شماره ۵۹-زمستان ۹۹-صفحه ۲۱۵-۱۹۳  
تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۹/۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۳

### چکیده

در پی کودتای ۱۹۵۲ افسران جوان در مصر دنیای اعراب درگیر یکسری بحران‌های متعدد شد که عراق نیز از این فضا متأثر گردید و در نهایت منجر به کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ و اعلام جمهوری شد. باز شدن فضای سیاسی عراق موجب گردید که طیفی از احزاب و گروه‌های سیاسی اعم از کمونیست، ناسیونالیست، ناصریست و بعضی‌ها شروع به فعالیت و رقابت نمایند. پرسش اساسی این پژوهش عبارت است از اینکه؛ تغییر و تحولات ناشی از کنش‌ها و فعالیت‌های حکومت کودتا و همچنین احزاب و گروه‌های سیاسی چه تأثیری در فرازهای اصلی و رویکردهای راهبردی حوزه‌های علمیه و نهاد مرجعیت شیعه در فضای سیاسی عراق در فاصله دو کودتا (۱۹۶۳ - ۱۹۵۸) داشته است؟ بنا بر فرضیه این مقاله، رویکرد حوزه به رهبری آیت‌الله حکیم در این سال‌ها بر مبنای عدم ورود به درگیری‌ها، جناح‌بندی‌ها و بازی‌های سیاسی بوده است ولی در عین حال در دفاع از حریم شریعت نیز حدود مرزی نمی‌شناخته و از درگیر شدن با حاکمیت و احزابی که به دنبال اصلاحات غیردینی در جامعه عراق بودند ابایی نداشته است. تکفیر حزب کمونیست عراق و تقابل با دولت به خاطر تصویب قوانینی مخالف شریعت از آن جمله است این پژوهش با اتکای به اطلاعات موجود در منابع تاریخی و با رویکردی توصیفی - تحلیلی تلاش دارد به بررسی این موضوع بپردازد.

**کلیدواژه:** عراق، عبدالکریم قاسم، آیت‌الله حکیم، کودتا، احزاب

با کودتای گروهی از افسران ارتش مصر در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ تحت عنوان افسران آزاد (ضباط الحر) به رهبری محمد نجیب و جمال عبدالناصر که منجر به سقوط نظام پادشاهی مصر و جایگزینی آن با یک حکومت جمهوری شد. بحران گسترده‌ای سراسر کشورهای عربی را در بر گرفت و ناصر یسم (ابدئولوژی ملی‌گرایانه سوسیالیستی عربی) با شعار «آزادی، سوسیالیسم و یگانگی سرزمین‌های عرب» تمامی جهان عرب را تحت تأثیر خود قرارداد. این بحران مخصوصاً پس از حمله ناگهانی جنگنده‌های انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی به آبراه سوئز در ۱۹۵۶ م. به اوج خود رسید. در لبنان طی یک‌رشته جنگ‌های داخلی ناصر یست ها در برابر کامیل شمعون ریاست جمهوری به مخالفت برخاستند. در اردن مردم با برپایی تظاهرات گسترده، خواستار عضویت کشورشان در جمهوری متحد عربی [اتحادیه مصر و سوریه] شدند. ولی ملک حسین به هیچ‌وجه زیر بار این تقاضا نمی‌رفت. دولت‌های امریکا و انگلیس برای فرونشاندن اغتشاشات و حمایت از دولت‌های مورد حمایت خود، اقدام به مداخله نظامی در لبنان و اردن کردند؛ و واحدهای نظامی عراق در چارچوب پیمان اتحاد عربی (اردن - عراق) به اردن اعزام شدند.

در این موقع لشکر بیستم عراق به فرماندهی سرلشکر حقی و معاونت سرهنگ عبدالسلام عارف و لشکر نوزدهم به فرماندهی سرلشکر عبدالکریم قاسم به جای رفتن به مرزهای اردن، بغداد را محاصره کردند. مردم به محض شنیدن خبر کودتا به خیابان‌ها ریختند و با شادی حمایت خود را از کودتاچیان اعلام نمودند. سرگرد عبدالستار مأمور محاصره کاخ ریاض شد. فیصل دوم (پادشاه)، عبدالاله (نایب‌السلطنه) و اعضای خانواده آنان دستگیر و دردم اعدام گردیدند و اجسادشان به دست مردم قطعه‌قطعه شد. کاخ پادشاه و اطرافیان و مراکز دولتی غارت گردید و چندین مقام عالی‌رتبه کشته و سفارت انگلیس نیز به آتش کشیده شد. چهار روز پس از کودتا، درحالی‌که مردم و مأموران کودتا خانه به خانه به دنبال نوری سعید (نخست‌وزیر) می‌گشتند، او ملیس به لباس زنانه از دست آنان می‌گریخت. سرانجام قبل از دستگیر شدن، خودکشی کرد. جسدش را یافتند و مثله شده و برهنه در کف خیابان‌های بغداد بر زمین کشیده و از دیوارهای کاخ سلطنتی آویختند.

عمر رژیم پادشاهی عراق که در پی سرکوب قیام ثوره العشرين (ژوئن ۱۹۲۰ / خرداد ۱۲۹۹) شروع شده بود. در این زمان (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ م. / ۲۳ تیر ۱۳۳۷) پایان یافت؛ و بدین ترتیب جمهوری عراق متولد شد و سرلشکر عبدالکریم قاسم از طرف افسران آزاد به‌عنوان اولین رئیس‌جمهوری عراق منصوب گردید.

- زمینه های کودتای ۱۴ ژوئیه

کودتا و یا به تعبیری دیگر، قیام نظامی ناگهانی و غیرمنتظره عراق در ۱۳۳۷ ش. ۱۹۵۸ م. تجلی محلی یک جنبش بزرگتر بود که پس از جنگ جهانی دوم در جهان عرب گسترش یافت و به درجات متفاوتی از شدت و نفوذ، در منطقه روی داده و مؤثر بود. (شولز، ۱۳۹۱، ۲۷۳)

بعد از جنگ جهانی دوم دنیای عرب متأثر از تحولات سیاسی - اجتماعی مصر دچار نوعی آشفتگی و به هم ریختگی گردید. سالیان متمادی تحقیر و قرن‌ها زندگی تحت سلطه ترک‌ها و دولت‌های غربی غرور اعراب را نابود کرده بود و جمال عبدالناصر این را به خوبی می‌دانست او برای جلب حمایت توده‌های عرب نیازی به بالا بردن سطح رفاه آن‌ها نداشت بلکه کافی بود غرور عربی آنان را با سردادن شعارهایی همچون «الله اکبر و العزه العرب»<sup>۱</sup> تحریک نماید و ایشان را به دنبال خود بکشاند؛ بنابراین جای شگفتی نداشت هنگامی که دیده می‌شد یک سرباز عدنی و یا دانشجوی کویتی زمانی که برای اقوامش نامه می‌نویسد این جمله معروف را در خاتمه نامه خویش بکار برد. (حیاوی، ۱۳۴۵، ۱۲)

از سوی دیگر تقابل بین گفتمان دین و سنت‌های تاریخی از یک سو و ورود اندیشه‌های «مدرنیته» که به همراه مظاهر فرهنگی تمدن غرب مانند سینما، مطبوعات و ... جوانان تحصیل کرده عرب را مسحور خود می‌نمود به اوج خود رسید و شرایط برای ترویج ایدئولوژی‌های وارداتی و فعالیت احزابی با گرایش‌های ناسیونالیستی، شوونیستی، مارکسیستی و حتی فاشیستی آماده می‌گردید.

اهدافی که این جنبش دنبال می‌کرد، همان اهداف سایر جنبش‌های جهان عرب بود، زیرا نیروهایی که این جنبش را به وجود آوردند اساساً همان‌هایی بودند که در دیگر تحولات جهان عرب مشارکت داشتند. از میان ۴ کشور عربی موسوم به مترقی (سوریه، مصر، الجزایر و عراق) که در آن‌ها تغییرات سیاسی به وجود آمد، عراق آخرین آن‌ها بود که چنین تحولاتی در آن پدیدار شد. ولی وقایع عراق در جهان خارج همانند سایر وقایع جهان عرب، یک کودتای نظامی به حساب آمد؛ که در آن گروهی بدون سازوکار دمکراتیک و به شکلی خشونت‌آمیز و خونین جانشین گروهی دیگر می‌شدند. (جعفری، ۱۳۶۷، ۲۳۳)

بدون تردید این واقعه در ساخت سیاسی - اجتماعی جامعه عراق ریشه در عوامل سه‌گانه زیر داشت:

<sup>۱</sup> خدا بزرگ است و عزت از آن اعراب می‌باشد.

الف- اعراب از زمان واژگونی دستگاه عباسیان به دست مغول (۶۵۶ ق) استقلال سیاسی خود را از دست داده بودند و به گونه‌ای زیر سلطه بیگانگان رنج می‌کشیدند. آن‌ها به دنبال این بودند که «عروبه» یا همان عربیت خویش را بازیابند و غرور و هوشیاری خویش را احیاء کنند. (عنایت، ۱۳۹۷، ۳) بعد از جنگ جهانی دوم ناسیونالیسم عرب به صورت یک جنبش انقلابی درآمد و به تعبیری به عنوان دین و ایدئولوژی نسل جدید مطرح شد. نسل‌های جوان خواهان دگرگونی‌های انقلابی بودند، کودتای عراق را افسران جوان به وجود آوردند و این پاسخی به خواسته‌های نسل جدید بود. این در حالی است که جهان غرب؛ کماکان ناسیونالیسم عرب را جدی نمی‌گرفت و آن را موجودی مصنوعی و ساخته؛ و پرداخته ناصر و روس‌ها می‌دانست. (سوئیزی، ۱۳۶۰، ۳۰).

ب، سرخوردگی روزافزون نسل جدید از سیاست نسل قدیم منجر به تشدید مبارزه قدرت بین آن دو شد. ناامیدی نسل جدید از همکاری با نسل قدیم سبب شد که نسل جدید به حمایت توده‌های مردم به سوی یک حرکت انقلابی روی آورد. نسل قدیم که استقلال عراق را تحصیل کرده بود خود را حامی منافع عمومی می‌شمرد و جایی و حقی در اداره امور عمومی برای نسل جدید قائل نبود.

ج- جنبش پان‌عربیسم با تشکیل جمهوری متحد عربی در سال ۱۳۳۷ ش. ۱۹۵۸ م. به درجه بالایی از رشد خود رسید ولی رهبران رژیم سابق در مقابل آن روشی منفی در پیش گرفتند. رهبران عراق یک طرح متقابل وحدت ارائه دادند که مخالف با تمایلات پان‌عربیسم تلقی شد. (بیگدلی، ۱۳۶۹، ۶۷)

بعد از جنگ جهانی دوم، موجی از جنبش‌های ناسیونالیستی باهدف مبارزه علیه دولت‌های فاسد و قدرت‌های امپریالیستی در خاورمیانه پا گرفت؛ و نیروهای ملی‌گرا در کشورهای خاورمیانه یکی پس از دیگری با رژیم‌های خودکامه به مبارزه برخاستند. در سال ۱۳۳۱ ش. / ۱۹۵۲ م. جمال عبدالناصر رژیم سلطنتی مصر را سرنگون کرد. در همان سال‌ها دکتر محمد مصدق قدرت سلطنت را در ایران محدود و با ملی کردن صنعت نفت ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ش. ۲۰٪ مارس ۱۹۵۱ م، استعمار انگلیس را به مبارزه طلبیده بود. ناصر نیز در سال ۱۳۳۵ ش. ۱۹۵۶ م. (با الهام گرفتن از ایران) با ملی کردن کانال سوئز ضربه دیگری بر پیکر استعمار وارد نمود. در سال ۱۳۳۶ ش. ۱۹۵۷ م. سلیمان نابلسی، نخست‌وزیر اردن قرارداد تحت‌الحمایگی این کشور را با انگلستان لغو کرد و در ادامه نیروهای نظامی بریتانیا اردن را ترک نمودند. (جعفری، ۲۳۲، ۱۳۶۷)

حوادث مذکور احساسات ملی و تعصبات غرورآمیز افسران افراطی عراقی را برانگیخت؛ و برای طرفداران انقلاب در عراق سرمشق قابل تقلیدی شده بود. در نهایت پیمان بغداد موجب برانگیخته شدن احساسات ملی علیه رژیم سلطنتی حاکم بر آن کشور شد.

از سویی دیگر تا قبل از ۱۳۳۷ ش. / ۱۹۵۸ م. حکومت عراق در دست یک الیگارشسی از مالکان بزرگ، شیخ‌های قبایل، افسران ارتش و سیاست‌مداران قدیمی بود که ملک فیصل بر آنها ریاست می‌کرد. باوجود درآمدهای کلان نفتی، فقر ملال‌آور مردم چشمگیر بود. در سال ۱۳۳۰ ش. / ۱۹۵۱ م. به دنبال ملی شدن صنعت نفت در ایران، کمپانی نفت عراق نیز با مشارکت ۵۰-۵۰ با دولت عراق موافقت کرد؛ اما از این درآمد کلان فقط مقدار ناچیزی نصیب توده‌های مردم می‌شد. سازمان عمران و برنامه‌ریزی عراق نیز هرچند از درآمدهای نفت برای برنامه‌های عمومی استفاده کرد اما بیشتر این برنامه‌ها برای مالکان سودآور بود... در بهار سال ۱۳۳۷ ش. / ۱۹۵۸ م. آثار نارضایتی عمومی در عراق محسوس بود. تشکیل فدراسیون عراق و اردن (در ۲۵ بهمن ۱۳۳۶ ش. / ۱۴ فوریه ۱۹۵۸ م. عنوان اتحادیه عرب را به خود گرفت)، قدمی درراه ارضاء تمایلات عمومی و مبارزه با تبلیغات ناصر تلقی شد و درمجموع نتیجه موردنظر را عاید دولت نکرد. (جعفری، ۲۳۳، ۱۳۶۷)

آنچه تاریخ قطعی کودتا را جلو انداخت، تصمیم دولت عراق در اعزام نیروهای کمکی به اردن بود تا عملاً با طرفداران ناصر در این سرزمین به جنگ بپردازد؛ این اقدام خشم ناسیونالیست‌های عراقی را برانگیخت. نوری سعید [نخست‌وزیر] در نظر داشت که طی یک حمله مشترک نظامی [آمریکا، انگلستان و عراق]، کشور سوریه را از جمهوری متحده عرب جدا کرده، سوریه کبیر را [متشکل از عراق، اردن و سوریه] که تحت حکومت پادشاهی هاشمی باشد ایجاد کند. وی بدون شک نیروهای خود را برای همین قصد به اردن فرستاد، شاید به این امید که با سوریه جنگ را شروع کند و قدرت‌های غربی به دنبال آن ابتکار عمل را به دست‌گیرند، ولی فرماندهان این نیروها، در عوض به ویلای نوری سعید و قصر پادشاه حمله کردند (بیگدلی، ۴۰، ۱۳۶۹)

### - دولت کودتا

کودتای عراق را یک گروه ۱۴ نفری از افسران آزاد تدارک دیده و همگی به‌جز یک نفر، متعلق به خانواده‌های فقیر بودند که بعد از ورود به ارتش جزء طبقه حقوق‌بگیر محسوب می‌شدند. بدون تردید این خاستگاه طبقاتی نقش مهمی در اتخاذ مواضع و سیاست‌های سوسیالیستی و ضد غربی

بعدی آنان ایفاء نمود. افسران آزاد انتظار داشتند که کشور را شورایی از آن‌ها اداره کند؛ اما عبدالکریم قاسم سمت‌های فرماندهی کل قوا، نخست‌وزیری و وزارت دفاع را به خود اختصاص داد و مقام ریاست جمهوری در اختیار یک هیئت سه‌نفره [که در عمل عنوانی تشریفاتی و فاقد اختیار بود] قرار گرفت. (همان منبع، ۴۱)

بدین ترتیب شورای نظامی تحقق نیافت و زمینه برای یک دیکتاتوری نظامی دیگر فراهم شد. این موضوع سبب شد که گروه افسران آزاد از همان آغاز از عملکرد قدرت‌طلبانه عبدالکریم قاسم ناراضی شوند. در این زمان اصطلاحاً جو رعب و وحشت در فضای عراق سایه گسترانده بود و هرگونه نوای مخالفتی به سرعت و به شدت سرکوب می‌شد. بعد از کودتا، مبارزه برای کسب قدرت بین گروه‌های رقیب ادامه یافت. قاسم در میان ۳ گروه قدرتمند عراق؛ طرفداران ناصر (ناصریست‌ها)، کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها گرفتار شده بود.

در اسفندماه ۱۳۳۷ ش. / مارس ۱۹۵۹ م. ناصریست‌ها که از جانب جمهوری متحد عرب حمایت می‌شدند، در موصل علیه قاسم قیام کردند که با کمک کردها و کمونیست‌ها سرکوب شدند. در این زمان کمونیست‌ها با شعار عراق برای عراقی‌ها به کمک قاسم آمده بودند. پیش از آن نیز عبدالسلام عارف که از طرفداران ناصر بود، به کمک هنگی از ارتش علیه قاسم قیام کرد که شورش سریعاً سرکوب شد عارف دستگیر و پس از محاکمه به اعدام محکوم گردید؛ ولی قاسم با توجه به سابقه دوستی و همکاری مجازات مرگ وی را به حبس تبدیل نمود. (سازمان اسناد ملی، پرونده شماره ۱۹۷-۰۰۴-۲۹۰)

در این زمان قاسم در معرض انواع و اقسام فشارها و تهدیدها از سوی گروه‌ها و دسته‌های مختلف قرار داشت از جمله از سوی حزب بعث. این حزب توسط میشل عفلق (مسیحی)، صلاح الدین البیطار و زکی ارسوزی در سال ۱۹۴۷ م. / ۱۳۲۶ ش. م. (در سوریه) تأسیس گردید و در زمان نوری سعید در فضای سیاسی عراق مطرح شد. ایدئولوژی حزب بعث، آمیزه‌ای از ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم بود. بعثیسم خواهان رنسانس و رستاخیز و یکی شدن جهان عرب به یک کشور و شعار آن «اتحاد، آزادی، سوسیالیسم» (وحده، حریه، اشتراکیه) خواهان اتحاد عربی و آزادی از قید کنترل و دخالت غیر اعراب است. در واقع وجوه تشابه زیادی بین مبانی حزب بعث و مکتب فاشیسم وجود دارد. در واقع اندیشه‌های تأسیس حزب بعث در ذهن مؤسسين آن در زمان اوج قدرت فاشیسم در اروپا شکل گرفت و بدین جهت بشدت تحت تأثیر قدرت‌های فاشیستی اروپا مانند حزب

ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری آدولف هیتلر و حزب فاشیست در ایتالیا به رهبری موسیلینی قرار داشت. (جعفری، ۱۳۶۷، ۳۳۵)

حزب بعث از اسلام نیز به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کرد. در این اندیشه، ناسیونالیسم عرب برتر از اسلام است؛ و اسلام جزئی از ناسیونالیسم عرب به شمار می آید. میشل عفلق اسلام را پدیده تمدن عرب و میلاد حضرت محمد (ص) را میلاد عربیسم می نامید. وی در مورد پیامبر اسلام می گوید: «محمد تجسم همه عرب هاست. پس باشد که امروز همه عرب محمد دیگری شود.» (روزنامه اطلاعات، ۲۹ دی ۱۳۶۴)

درواقع؛ ماهیت ناسیونالیسم از نوع عربی آن با ناسیونالیسم از نوع کلاسیک تفاوت فاحشی دارد. ملی گرایی عربی چه از نوع لیبرال و چه از نوع رادیکال، بر هویتی اسلامی بنا شده است. به عبارتی دیگر درحالی که ترک ها بر هویت قومی خود پای می فشردند و اساس جامعه جدیدشان را بر مبنای ملی گرایی سکولار ترک بنا نهادند و درحالی که ملی گرایی ایرانی با توسل به گذشته اسطوره ای ایران قبل از اسلام، نوعی مخالفت و یا بی اعتنائی به مذهب را تبلیغ می کرد، ملی گرایی عربی گذشته ای روشن جز تاریخ باشکوه اسلام نداشت؛ و در حقیقت تمدن تاریخی اعراب از اسلام و با اسلام است که متولد می شود، قبل از اسلام، چیزی نیست که ملی گرایی عرب بتواند بر آن تکیه زده و به مفاخر و دستاوردهای تمدنی آن مباحث نماید. (قوام، ۱۳۹۱، ۲۲)

ظهور حزب بعث و سایر گروه های رادیکال ناسیونالیست و همچنین اشاعه اندیشه های سوسیالیستی در کشورهای عربی در این دوران را می توان متأثر از نوعی آشفستگی فکری - فرهنگی در جهان اعراب دانست. بدون تردید این سرگردانی ها در اندیشه های شونویستی و فاشیستی حزب بعث و سایر احزاب ناسیونالیستی دیگر تجلی پیدا نمود. حزب بعث به دنبال شکست شورش های مذکور، تصمیم به قتل عبدالکریم قاسم گرفت؛ و گروهی از اعضای خود، از جمله صدام حسین را مأمور این مهم نمود. عضویت صدام در این تیم ۶ نفره ترور بسیار اتفاقی بود و در اثر انصراف یکی از اعضاء تیم روی داد و موجب رشد و ترقی وی در تشکیلات حزب گردید. (شربل، ۲۰۱۰، ۱۸) در این توطئه نافرجام که در اول اکتبر ۱۹۵۹ م. / ۸ مهر ۱۳۳۸ ش. روی داد، ده ها گلوله به اتومبیل وی اصابت نمود ولی قاسم به رقم مجروحیت به طرز معجزه آسایی جان به سلامت برد (اردلان، ۱۳۹۳، ۳۶۰)

متعاقب آن بسیاری از توطئه گران دستگیر شدند و تصفیه رسمی در ارتش صورت گرفت و تعداد زیادی از بعضی ها از ارتش اخراج شدند. این رویدادها موجب گردید که قاسم به منظور برقراری

تعادل بین ناسیونالیست‌ها و نیروهای چپ، به کمونیست‌ها پروبال دهد و آن‌ها را به نحوی تقویت نماید. در نتیجه ظرف چند ماه کمونیست‌ها از قوی‌ترین نیروهای سیاسی کشور شدند و بسیاری از پست‌های حساس در اختیار آنان قرار گرفت، یک دادگاه انقلابی تحت نظر سرهنگ فاضل مهداوی که پسر عم قاسم و کمونیست بود تشکیل و بسیاری از سران رژیم سابق را محاکمه کرد. کمونیست‌ها در عراق به مدت سه سال آزاد و از سازمان و تشکیلات خوبی برخوردار بودند. (بیگدلی، ۴۲، ۱۳۶۹)

استفاده از گروه‌های سیاسی این تصور دروغین را به قاسم داد که به‌طور اجتناب‌ناپذیری خود را گرفتار گروهی علیه گروهی دیگر کند. وقتی کمونیست‌ها را تطمیع کرد تا ناسیونالیست‌ها را نگران کند. این تصور ایجاد شد که آینده او وابسته به کمونیست‌هاست، اما به‌زودی معلوم شد که هیچ‌گونه تمایلی به کمونیست‌ها ندارد. سیاست ایجاد موازنه و تعادل بین نیروهای سیاسی، قاسم را نه نزد کمونیست‌ها عزیز کرد و نه نزد پان‌عریست‌ها محبوب، بلکه سبب شد تا هر گروهی برای اینکه کفه ترازو به نفع آن‌ها سنگین شود با او همکاری نمایند. در پایان نتیجه آن شد که وی مورد اعتماد هیچ‌کس و هیچ گروهی قرار نگیرد. بدین ترتیب، قاسم دیگر قادر به تشخیص دوست و دشمن خود نبود و تمام نیروها علیه او توطئه می‌کردند و همین امر یکی از عوامل سقوطش گردید. قاسم در حوزه روابط خارجی نیز رویکرد مناسبی انتخاب نکرد و با عدم تعامل صحیح و اتخاذ مواضع خصمانه با همسایه شرقی موجب شد که شاه ایران به سمت‌وسوی حمایت از کردهای جدایی‌طلب رفته و مشکلات فراوانی برای دولت وی ایجاد نماید.

#### – رابطه حوزه نجف با دولت کودتا

پس از کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ م. / ۲۳ تیر ۱۳۳۷ ش. از سوی حکومت پهلوی به پاس همدردی با خاندان سلطنتی عراق، هشت روز عزای عمومی اعلام شد. ترس و نگرانی شاه از تکرار وضع مشابهی در ایران از دیده‌ها پنهان نبود زیرا سقوط خونین سلطنت در عراق می‌توانست نمونه‌ای برای مخالفان رژیم پهلوی محسوب گردد. این ابراز تأثر و همدردی از سوی رژیم قاسم و طرفدارانش بی‌پاسخ نماند و در شهریور ۱۳۳۷ ش. / اوت ۱۹۵۸ م. تظاهرات گسترده‌ای در برابر سفارت ایران در بغداد انجام شد و متعاقب آن عده‌ای از تظاهرکنندگان خشمگین وارد ساختمان سفارت شده، اقدام به پاره کردن عکس‌های شاه و آتش زدن پرچم ایران نمودند (تبرانیان، ۱۳۸۷، ۳۳۸)



در مقابل حوزه نجف بجای اینکه مانند خاندان پهلوی سووشون نسنجیده‌ای برای خاندان هاشمی برگزار نمایند و خشم کودتاچیان را برانگیزند؛ راه تعامل با حاکمان جدید را برگزید و در بدو استقرار حکومت کودتا، برجسته‌ترین مرجع تقلید حوزه‌های علمیه عتبات «آیت‌الله سید محسن حکیم»؛ نامه‌ای خطاب به عبدالکریم قاسم نوشت. او در این نامه از قاسم درخواست نمود که در مسیر تعالیم اسلام و هدایت قرآن حرکت کند و از سرنوشت پیشینیان درس عبرت بگیرد که چگونه ظلم و ستم نابودشان کرد و در خاتمه برای او آرزوی توفیق خدمت به دین اسلام و مواظبت از مصالح عمومی را از درگاه احدیت درخواست نمود. حکیم مکتوب خود را روز ۶ محرم ۱۳۷۸ ق. / ۱ مرداد ۱۳۳۷ ش. ۱۰ روز پس از روی کار آمدن قاسم قلمی و ارسال نمود. دو روز بعد از طرف سرتیپ ستاد عبدالکریم قاسم، نخست‌وزیر نامه‌ای خطاب به «حضرت مجتهد بزرگ سید محسن حکیم دامت برکاته» واصل شد. قاسم در پاسخ به نامه‌ی حکیم؛ اظهار امیدواری نمود که بتواند در خدمت به مردم و حمایت از اسلام و برپایی عدل و صیانت از مصالح عمومی به یاری خداوند، پشتیبانی مردم و لطف پیشوایان دین از هیچ اقدامی دریغ نرزد. (همان منبع، ۳۴۰)

قاسم در دیدار با هیئتی از علماء که در روزهای اولیه روی کار آمدنش به دیدن وی رفته بودند به آنان اطمینان داد که رهبران انقلاب گرایش به کمونیسم و فاشیسم ندارند و محققاً دین اسلام برای اداره جامعه کافی است. (العرفان ش ۴۶، ۱۰۴).

حدود دو ماه پس از روی کار آمدن قاسم، آیت‌الله حکیم در ۲۰ صفر ۱۳۷۸ ق. / ۱۴ شهریور ۱۳۳۷ ش. بر اثر ابتلا به بیماری ناگزیر به بغداد سفر کرد تا معالجاتش در آنجا دنبال شود. عبدالسلام عارف که در آن هنگام معاون قاسم و وزیر کشور به حساب می‌آمد. نخستین فردی بود که از سوی حاکمیت از وی عیادت کرد. روز دوم نیز شخص قاسم خود را بر بالین حکیم رساند و جویای احوال او شد و دستوراتی به پزشکان معالج برای بهبود حال ایشان داد. در این دیدار حکیم درحالی‌که بر روی تخت بیمارستان دراز کشیده و قاسم در کنار تخت‌خواب وی بر روی صندلی نشسته بود؛ با یکدیگر به صورت بسیار دوستانه صحبت نمودند. عبدالکریم قاسم خطاب به حکیم گفت: من قیام کردم تا مردم را از زیر یوغ ستم برهانم. حکیم در پاسخ به وی اظهار داشت: من رهبر شیعی هستم و آماده شنیدن سخنان شما هستم. در ادامه حکیم به او سفارش‌هایی کرد از جمله ضرورت خوش رفتاری و مهربانی با مردم و اینکه اگر به مردم خدمت نماید. این همانا عمل صالح است و بی‌شک مردم قدردان و بزرگ‌ترین پشتیبان وی خواهند بود و خداوند نیز او را حفظ خواهد کرد. (تبرائیان، ۱۳۸۷،

دیری نپائید که نوع روابط به کلی تغییر کرد. طبیعتاً مواضع و عملکرد حاکمان جدید که قصد آن داشتند تحولاتی بنیادی در ساختار جامعه توسعه نیافته و سنتی عراق ایجاد کنند نمی توانست در راستای تفکرات و انتظارات علمای سنت گرای حوزه های علمیه عتبات قرار گیرد و تقابل بین این نیروها اجتناب ناپذیر به نظر می رسید.

عبدالکریم قاسم علی رغم داشتن مادری شیعه مذهب؛ شخصاً اعتماد چندانی به شیعیان نداشت. با وجود اکثریت داشتن جمعیت آنان در عراق؛ در کابینه ۱۶ نفره ی او، تنها ۵ وزیر شیعه حضور داشتند. قاسم از سپردن وزارتخانه های کلیدی (دفاع، خارجه و کشور) به شیعیان خودداری نمود که نشان دهنده عدم اعتماد وی به جامعه شیعیان عراق بود. در کابینه دوم قاسم این تعداد نیز کاهش یافت و تعداد وزیران شیعه به سه نفر تقلیل پیدا کرد؛ اما به هر حال در دوره قاسم فرصت ورود شیعیان به دانشگاه نظامی و ارتقاء به مشاغل فرماندهی ارتش فراهم گردید. همچنین قانون اصلاح امور کشاورزی که به تصویب قاسم رسید، برای کشاورزان مستضعف که اکثریت آنان را شیعیان تشکیل می دادند این فرصت را فراهم آورد تا از سلطه نظام ارباب رعیتی رهایی یابند. (العلوی، ۲۱۵، ۱۳۷۶)

در این زمان برخی از سخنگویان رسمی و غیررسمی جمهوری جدید بر ضرورت تفکیک دین از سیاست و بر لزوم جایگزینی افکار سکولار و مدرن بر اندیشه های بنیادگرایانه و پوسیده و سنتی تأکید می کردند. از نگاه آنان هیچ پیشرفتی امکان پذیر نبود مگر پس از رهایی از دین.

#### – عراق پایگاه کمونیست های خاور میانه

پیدایش و گسترش تفکرات مارکسیستی در عراق ریشه ای بسیار قدیمی تر از دوره قاسم داشت حزب کمونیست عراق «الحزب الشیوعی العراقی» قدمتی فراتر از حزب کمونیست ایران «توده» (۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م.) دارد و فعالیت خود را از سال ۱۹۳۴ م/ ۱۳۱۳ ش. در عراق آغاز نمود به رهبری افرادی همچون یوسف سلمان یوسف، عزیز الحاج و مجید موسی. اوج فعالیت آن به سال های دهه ۱۹۴۰ میلادی (دهه ۲۰ خورشیدی) بازمی گشت به گونه ای که بهجت عطیه رئیس پلیس سیاسی عراق در سال ۱۹۴۹ م. ۱۳۲۸ ش. طی گزارشی نوشت: «عقاید کمونیستی به نحو گسترده در شهرهای عراق رواج یافته که در روزهای اخیر حدود ۵۰ درصد جوانان و قشرهای مختلف جامعه را جذب نموده است.» (بطاطو، العراق، ۱۹۹۰، ۲، ۱۱۹)

در سال‌های حکومت عبدالکریم قاسم شاهد جوش و خروش و فعالیت مارکسیست‌ها در سراسر عراق به‌ویژه شهرهای مذهبی هستیم. بررسی‌ها نشان می‌دهند که گسترش کمونیسم در عراق متأثر از برخی تحرکات سیاسی برون‌مرزی بوده است؛ و بدون تردید نقش اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را نمی‌توان در این میان نادیده گرفت. درهای دانشگاه‌های شوروی و شماری دیگر از کشورهای کمونیستی به طرز سخاوتمندانه‌ای بر روی جوانان علاقه‌مند و مستعد عرب گشوده شد تا پس از اتمام تحصیلات عالی به‌مثابه یک کادر مارکسیستی به کشورشان بازگشته، فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود را دنبال نمایند. (الفریجی، ۱۹۹۸، ۳۸)

مارکسیست‌ها همه‌جا نفوذ کردند و حضور آنان در دستگاه‌های اجرایی؛ نهادهای صنفی و ارتش احساس می‌شد. آنان همچنین موفق به سازمان‌دهی نیروهای شبه‌نظامی (میلیشا) به‌عنوان هسته‌های مقاومت مردمی شدند. در این برهه از زمان عبدالکریم قاسم رویکرد آشکاری به بلوک شرق و در رأس آن اتحاد جماهیر شوروی داشت. به گزارش سفارت ایران در بغداد «در کلیه دکاکین و بازارهای بغداد عکس‌های استالین، خروشچف، جمال عبدالناصر و عبدالکریم قاسم نصب و هر مغازه فاقد عکس باشد تحت تعقیب قرار می‌گیرد.» (سازمان اسناد ملی، پرونده شماره: ۱۹۷۰۰۰۴-۲۹۰)

عملکرد و مواضع سیاسی ناصر موجب گردید که قاسم نیز همچون بسیاری از سران کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از مصر فاصله بگیرد. به نظر می‌رسد جمال عبدالناصر در پشت شعارهای ضد استعماری و اسرائیلی خود انگیزه‌های دیگری دارد که موجب ترس جمعی از حکام کشورهای عربی از جمله عبدالکریم قاسم می‌گردید. به نظر آنان ناصر در باطن قصد بلعیدن سرزمین‌های ایشان را در سر می‌پروراند؛ شاید این برداشت زیاد هم بی‌ربط نبود. ناصر در سالگرد انقلاب مصر «روز الیوسف» در اسکندریه گفته بود: «ما که می‌خواهیم در یک جبهه بزرگ علیه استعمار و اسرائیل زائده استعمار بجنگیم باید از عقب جبهه خودمان مطمئن باشیم تا از پشت خنجر نزنند» و در همان روز ضمن نمایش نقشه‌ای پشت جبهه را نشان داد که تمامی عراق، منطقه خلیج فارس تا سواحل ایران را دربرمی‌گرفت. (حیاوی، ۱۳۴۵، ۱۶) با تیره شدن روابط جمال عبدالناصر و عبدالکریم قاسم و تحت فشار قرار گرفتن کمونیست‌ها در مصر، سوریه و اردن و همچنین انتقال ستاد حزب کمونیست خاورمیانه از صوفیه به بغداد و عزیمت عده‌ای از کمونیست‌های اردن، سوریه و لبنان به این شهر، کشور عراق به‌صورت پایگاه اساسی کمونیست‌های خاورمیانه درآمد. (ولیان، ۱۳۴۵، ۹۴) به‌نحوی که کنگره اتحادیه بین‌المللی محصلین کمونیست‌های عراق و دول کمونیستی و نیز کنفرانس

نمایندگان کمونیست‌های خاورمیانه در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۳۷-۲۶ فوریه ۱۹۵۹، توسط عبدالکریم قاسم افتتاح شد. (مرکز اسناد وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳، ۲۰)

حزب توده ایران نیز در همین زمان در بغداد شروع به فعالیت نمود و برخی از رهبران برجسته این حزب نظیر دکتر رضا رادمش، احسان طبری، رضا روستا، دکتر نورالدین کیانوری، بزرگ علوی، فریدون کشاورز، ایرج اسکندری و. وارد بغداد شدند. (همان منبع، ۱۴) از اهداف مهم این حزب از ایجاد پایگاه در عراق کمک به حزب کمونیست عراق و آموزش نیروهای حزبی بود. به‌هرحال فعالیت حزب توده در عراق و استفاده این حزب از فضای سیاسی این کشور حساسیت حکومت پهلوی را برانگیخت و موجب متشنج شدن هرچه بیشتر روابط دو کشور گردید. قدرت‌گیری توده‌ای‌ها در عراق موجب تقویتشان در داخل ایران نیز شده بود و این در گزارش‌های ساواک کاملاً مشاهده است. (همان منبع، ۴۸)

کمونیست‌ها بی‌وقفه بر طبل تقابل و جدال با سایر احزاب و گروه‌ها اعم از نیروهای مذهبی، ناسیونالیست‌ها و ناصریست‌ها می‌کوبیدند و از هرگونه درگیری با مخالفان هراسی نداشتند. در این زمان مثلث قدرتی در سطح احزاب و گروه‌های سیاسی عراق تشکیل شده بود که در یک ضلع نیروهای ناسیونالیست، دیگری حزب کمونیست و ضلع آخر مذهبی‌ها قرار داشتند. رشد و قدرت‌گیری چپ‌گرایان و تمامیت‌خواهی‌های آنان در عرصه حاکمیت موجب نزدیک شدن دو ضلع ملی‌گرا و مذهبی به یکدیگر شده بود. لذا جبهه‌ای از فعالان اپوزیسیون حاکمیت در اطراف آیت‌الله حکیم به‌عنوان رهبر حوزه‌های علمیه تشکیل گردید.<sup>۲</sup>

مارکسیست‌ها روز بروز رفتارهای خشن و تحکم‌آمیز خود نسبت به سایر احزاب سیاسی و همچنین گروه‌های مذهبی‌ها را تشدید می‌نمودند. به‌گونه‌ای که مواردی در باب اماکن مذهبی مسلمانان را بسته و واعظان را از منابر به زیر می‌کشیدند و بر درب مساجد تابلوی مسافرخانه و استفاده برای عموم آزاد است نصب می‌نموده‌اند. (همان منبع، ۸۸)

در سال ۱۹۵۹ م. حدوداً یک سال پس از قدرت یافتن عبدالکریم قاسم یکی از افسران برجسته ارتش عراق بنام عبدالوهاب شواف اقدام به طراحی و اجرای کودتایی علیه قاسم نمود. توطئه کشف گردید و مواضع سرهنگ شواف از سوی هواپیماهایی که به فرمان قاسم به پرواز درآمده بودند به‌سختی بمباران شد؛ و در این میان صدها نفر جان باختند. (سازمان اسناد ملی، پرونده شماره ۰۵۵۵۳۲-)

<sup>۲</sup>. در آن زمان مرجعیت عامه در اختیار آیت‌الله سید حسین بروجردی ساکن در قم بود. (حائری، ۱۳۸۱)

۲۳۰) شدت برخورد با نیروهای کودتاچی به حدی بود که اعتراض برخی کشورهای عضو اتحادیه اعراب و حتی شیخ جامع الازهر را به دنبال داشت. در بیانیه شدیداللحن الازهر اقدامات وحشیانه‌ی فرمانروایان عراق بر ضد مردم بی‌دفاع آن کشور جنایت و قتل نفس تلقی شده بود؛ آن‌هم به دست کسانی که با خدا و رسول خدا پیکار می‌کنند و در زمین فساد می‌نمایند. (الازهر، ۱۹۵۹، ۳۱، ۲۳) به دنبال کشف و سرکوب کودتا اوضاع در عراق به‌ویژه در شهرهای مذهبی (عتبات) روبه وخامت بیشتری نهاد؛ و نیروهای نظامی تازه‌نفس جهت کنترل اوضاع و برخورد با ناراضیان رهسپار این مناطق گردیدند شماری از پژوهشگران رخدادهای تاریخ معاصر عراق، کودتای شواف را دارای ریشه‌های اسلامی و ضد کمونیستی می‌دانند. (جمال مصطفی، ۱۹۸۹، ۷۰)

پس از کودتای نافرجام شواف، فضای سیاسی انسداد بیشتری پیدا کرد؛ امتیاز بسیاری از نشریات لغو و مدیران مسئول آن‌ها روانه زندان شدند. تعداد قابل توجهی از چاپخانه‌ها نیز توسط دولت مصادره شد و تنها پنج نشریه که با حکومت سر و سری داشتند توانستند به کارشان ادامه دهند. از این زمان به بعد رویارویی آشکار اسلام‌گرایان با هیئت حاکمه شکل جدی‌تری به خود گرفت؛ مارکسیست‌ها فرصت مناسبی برای انتقام‌جویی و تسویه حساب سیاسی با مذهبی‌ها به دست آورده بودند.

قانون شماره ۱۸۸ مصوب ۱۹۵۹ م. ۱۳۳۸/ش. [قانون احوال شخصی] رسماً سهم‌الارث زنان و مردان را برخلاف نص صریح احکام اسلام مساوی دانست و تعدد زوجات را به‌جز در شرایط استثنایی ممنوع اعلام کرد. بر اساس مفاد این قانون زوجین از حق طلاق مساوی برخوردار بودند و حداقل سن ازدواج ۱۸ سال اعلام گردید. با تصویب این قانون طیفی از نیروهای چپ‌گرا به بهانه دفاع از عدالت و مساوات میان زن و مرد و دفاع از این قوانین و در مقابله با نیروهای مذهبی اقدام به برپایی تظاهرات زدند. از جمله شعارهای آنان در تجمع‌ها و تظاهرات انجام‌شده این شعار بود: «بعد شهر ماکو مهر و نذب القاضی بالنهر»<sup>۳</sup> (تبرائیان، ۱۳۸۷، ۳۴۴) در ادامه کمونیست‌ها در حالتی تهاجمی حوزه فعالیت‌های تبلیغی خود را به درون مقدس‌ترین اماکن مذهبی شیعیان گسترش داده و آشکارا متعرض افشار مذهبی، طلاب و روحانیون می‌گردیدند. (اسناد وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰، ۴۳) قوانین جدید علاوه بر مغایرت با مبانی فقهی با سنت‌های عشیره‌ای جامعه بدوی عراق نیز تعارضات جدی داشت؛ و نمی‌توانست موردپذیرش قبایل و عشایر قرار گیرد در عمل نیز آن‌ها تن

<sup>۳</sup> یک ماه دیگر خبری از مهریه نخواهد بود و قاضی حاکم شرع را هم به رودخانه می‌اندازیم.

به پذیرش این قوانین ندادند. پیش از این نیز در زمانه‌ی حاکمیت رژیم پادشاهی هاشمی تجربه تغییر قانون احوال شخصی ناکام و عقیم ماند و به نتیجه نرسید. (بحر العلوم، ۱۹۶۳، ۲۳)

جدای از انگیزه‌های ایدئولوژیک و مخاصمه جویانه کمونیست‌ها با اسلام‌گرایان؛ در حقیقت، دولت عراق برای راه‌یابی به جهان توسعه‌یافته و مدرن نیاز به پیاده‌سازی شاخص‌های فرایند دولت - ملت‌سازی در سرزمین عراق داشت و این مهم بدون انجام اصلاحاتی ساختاری برمبنای پارادایم مدرنیته امکان‌پذیر نبود فرایند ایجاد دولت مدرن روندی است در راستای ایجاد یک هویت مشترک یا همان ملت‌مداری یا زیست ملی و این مهم بدون انسجام همه قومیت‌ها و پیروان مذاهب در زیر چتر قوانینی فاقد وابستگی به مذهب و قومیتی خاص و فقط بر مبنای حقوق تابعیت و شهروندی امکان‌پذیر است. (زرگر، ۱۳۸۶، ۱۱۳)

طرح شعارهای ساختار شکنانه و مدرنی همچون آزادی زنان در انتخاب نوع پوشش و مخالفت باحجاب اسلامی؛ بر میزان اختلافات حوزه با دولت عبدالکریم قاسم افزود و جلوگیری از چاپ و انتشار کتاب «العفاف بین السلب و الایجاب» اثر یکی از علمای نجف به نام شیخ محمدامین زین‌الدین که در دفاع از حجاب اسلامی نگارش یافته بود کاسه صبر متدینین و زعمای حوزه را لبریز نمود. هیئت نظارت بر مطبوعات و کتاب؛ به این بهانه که این اثر مروج افکار عقب‌مانده و ارتجاعی است آن را فاقد شرایط لازم جهت نشر اعلام نموده بود. در نجف مردم متدین با شنیدن این خبر غوغایی به راه افکندند، اوضاع شهر نجف رو به انفجار بود که مسئولان اجرایی با عقب‌نشینی از مواضع قبلی؛ ضمن لغو دستور هیئت نظارت و صدور مجوز طبع و توزیع کتاب مراتب عذرخواهی خود را از آنچه رخ داده بود رسماً اعلام کردند (تولائی، ۱۳۸۷، ۴۶۰).

در ادامه تنش‌ها و برخوردهای نیروهای چپ‌گرا با اسلام‌گرایان؛ در محرم سال ۱۳۷۹ ق/ تیرماه ۱۳۳۸ ش. مارکسیست‌ها قصد داشتند از حرکت هیئت‌های مذهبی ممانعت به عمل آورند که با مقاومت مردم این حرکت شکست خورد. در محرم سال بعد این بار آنان با پشتیبانی طیفی از نیروهای حکومتی؛ هیئت‌های عزاداری را نسبت به خروج از مساجد، حسینیه‌ها و تکایا و حرکت در خیابان‌ها با این استدلال که روزگار غم و اندوه به سر آمده و فصل سرور رسیده بازداشتند. (همان منبع، ۳۴۶)

رفته‌رفته بر دامنه درگیری میان کمونیست‌ها که از طرف بخشی از حاکمیت حمایت می‌شدند با اسلام‌گرایان که مورد حمایت مرجعیت شیعه بودند افزوده شد. در شهر نجف هنگامی که یکی از اعضای حزب کمونیست درگذشت و جمعی از زنان عزادار بدون حجاب شرعی در قالب یک اقدام

برنامه‌ریزی شده وارد مجلس ختم مردانه شدند غوغا و به هم‌ریختگی در سطح شهر به اوج خود رسید؛ زیرا مذهبی‌ها این اقدام را بی‌حرمتی و توهین به شریعت اسلام تلقی می‌کردند. درج کاریکاتور و تصویر توهین‌آمیز آیت‌الله حکیم در روزنامه صوت الاحرار موجب به وجود آمدن موج جدیدی از اعتراضات در این شهر شد. (مهرورزیان، ۱۳۸۵، ص ۱۸۸)

کمونیست‌ها در تمامی شهرهای مذهبی عراق اقدام به سازمان‌دهی و ایجاد حرکت‌های ایذایی بر ضد روحانیون و مراجع تقلید می‌نمودند. به‌طور نمونه؛ در سفری که آیت‌الله حکیم در سال ۱۹۵۹ م. ۱۳۳۸ ش. جهت زیارت به کربلا داشت از سوی کمونیست‌ها در نزدیکی مرقد امام حسین (ع) مورد حمله واقع شد. آنان به اتومبیل حامل وی یورش بردند و قصد آن داشتند که وی را از خودرو بیرون آورده و مورد ضرب و شتم قرار دهند. (العلوی، ۱۳۷۶، ۲۱۸)

جذابیت شعارهای حزب کمونیست طیف وسیعی از جوانان و نیروهای تحصیل‌کرده و حتی وابسته به نهادهای مذهبی را به خود جذب نموده بود؛ به‌گونه‌ای که شاخه حزب کمونیست عراق در شهر نجف توسط سید محمد حکیم از منتسبان به بیت آیت‌الله حکیم تأسیس و مدیریت می‌گردید. آن‌ها این‌گونه تبلیغات می‌نمودند که حزب کمونیست هدفی جز برپایی حکومت پابرهنگان و ستم‌دیدگان بر مبنای سیره‌ی امام علی بن ابی‌طالب (ع) ندارند. در این زمان رقابت زیادی بین نیروهای چپ و مذهبی در نزدیک شدن به عبدالکریم قاسم و جلب دوستی وی به وجود آمده بود. نیروهای مذهبی تکاپوی فراوانی به خرج دادند تا میان عبدالکریم قاسم و کمونیست‌ها جدایی ایجاد کنند. درحالی‌که کمونیست‌ها به او لقب «نصیر السلام» (قهرمان صلح) دادند، جماعتی از طلاب و روحانیون برای جذب، تقویت مواضع مذهبی و دوری‌اش از مارکسیست‌ها با لقب «نصیر الاسلام» (قهرمان اسلام) از وی نام می‌بردند. (تولائی، ۱۳۸۷، ۳۲۳) اما مشکل از آنجا بود که: عبدالکریم قاسم فاقد حساسیت‌های طایفه‌ای و حتی دینی بود. او با مسیحی‌ها طوری نشست و برخاست می‌کرد توگویی مسیحی است. نه شیعه محسوب می‌شد و نه سنی، نه مسلمان بود و نه یهودی، او تنها یک عراقی محسوب می‌گردید و فقط به دنبال نوعی همگرایی کامل جمعیت در قالب یک ملت واحد و سوق یافتن وفاداری آن‌ها به سوی مرکزیت سیاسی بود ولی متأسفانه در پروژه اصلاحاتی او جایی برای مشارکت سیاسی همه آحاد جامعه بر مبنای حقوق شهروندی برابر، شایسته‌سالاری فارغ از تصمیمات قومی و جلب رضایت عمومی توسط دولت مرکزی وجود نداشت. او دارای نقشه راه مناسبی برای رسیدن به اهدافش نبود و بزرگ‌ترین رهیافت او در این مسیر عمال زور و سیاست مشت آهنین بود که در نهایت ناکامی برایش به همراه آورد.

چالش و تقابل بین مارکسیست‌ها و روحانیون در مجموع موجب رشد و بالندگی حوزه‌های علمیه در ابعاد فرهنگی و عقیدتی گردید؛ زیرا علمای حوزه برحسب نیاز بر دامنه‌ی فعالیت‌های علمی خود افزودند و به تعمیق آن‌ها پرداختند تا بتوانند در برابر تئوری‌های مارکسیستی عرض و اندام نموده و پاسخ‌گوی سؤالات نسل جوان باشند. کتاب معروف «سید محمدباقر صدر» تحت عنوان «فلسفتنا» به‌مثابه مانیفست اسلامی به سفارش حوزه علمیه نجف و در پاسخ به نظرات مارکسیست‌ها و انتقادات ایشان به اصول جهان‌بینی دینی و فلسفه اسلامی در سال ۱۳۷۹ ق. ۱۳۳۸ ش نوشته و منتشر گردید. وی در ادامه و با توجه به استقبال از کتاب مذکور دست به نگارش کتاب دیگری در حوزه تبیین اقتصاد اسلامی زد و تحت عنوان «اقتصادنا» منتشر شد. این کتاب هنوز هم مهم‌ترین کتاب در حوزه تبیین اقتصاد اسلامی است.

#### – تکفیر مارکسیست‌ها

درگیری‌ها و تقابل نیروهای کمونیست و حوزه‌های علمیه سرانجام به صدور فتاوی‌ی از سوی مراجع تقلید علیه مارکسیست‌ها انجامید. در آن برهه زمانی یکی از مقلدان در خصوص پیوستن به حزب کمونیست از آیت‌الله حکیم استفسار نمود. وی نیز فرصت را مغتنم شمرد و موقعیت را برای وارد نمودن ضربه‌ای مهلک و کاری بر کالبد حزب کمونیسم عراق مناسب دید: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. لایجوز الائتما الی الحزب الشیوعی فان ذالک کفر و الحاد او تزویج للکفر والا لحاد ... والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته. ۱۷ شعبان ۱۳۷۹ – محسن الطباطبایی الحکیم».<sup>۴</sup> (نجفی، بی تا ۱۰۵)

طیف گسترده‌ای شامل شیعیان، ملی‌گرایان و اهل سنت از این فتوا استقبال نمودند و حتی بسیاری از گروه‌های محافظه‌کار، جناح‌های سیاسی ملی‌گرا و بعضی‌ها نیز از این فتوا به‌عنوان ابزار و اسلحه‌ای کارساز برای تقویت مواضع خود در مقابل جریان چپ بهره‌برداری نمودند. (العلوی، ۲۱۹، ۱۳۷۶)

در مقابل مارکسیست‌ها و جراید وابسته به آنان به شدت حکیم را به خاطر صدور این فتوا موردانتقاد و حمله قرار دادند. فتوای وی راه را برای بیان نظرات سایر مراجع گشود و آنان نیز در پاسخ به پرسش‌های به‌عمل آمده صریحاً اقدام به موضع‌گیری کردند. آیت‌الله عبدالکریم جزایری در ۲۵

<sup>۴</sup> پیوستن به حزب کمونیست جایز نیست؛ زیرا این کار کفر و بی‌دینی و موجب گسترش کفر و بی‌دینی است. خداوند شما و همه مسلمانان را از این امر در پناه خود حفظ کند و بر ایمان و تسلیم شما بیفزاید.



رمضان ۱۳۷۹ ق. ۳/ فروردین ۱۳۳۹ ش. حدود پنج هفته پس از صدور فتوای مشهور و تاریخی حکیم اعلام کرد که کمونیسم به مثابه انهدام دیانت و کفر و گمراهی است و عضویت در آن به هیچ وجه جایز نمی باشد. آیت الله سید عبدالهادی شیرازی نیز رأی به گمراهی و بی دینی و حرمت پیوستن به کمونیست ها داد. در ادامه آیت الله سید محمود شاهرودی و همچنین آیت الله سید ابوالقاسم خوبی هر کدام به گونه ای به تقابل با تفکرات الحادی چپ و سیستم اقتصادی و اجتماعی مارکسیسم پرداختند. در فتوای آیت الله خوبی آمده بود:

«... این عقیده کفر و شرک است و قوانین آن از اقتصادی و اجتماعی متناقض با قوانین اسلام و بر مسلمین به طور عموم واجب است ترویج از قوانین اسلام نمایند کما اینکه بر مسلمین حرام است دعوت به غیر آن نمودن برای اینکه قوانین سعادت بخش اسلام را خداوند به وسیله پیامبرش برای بشر قرار داده و هرکس غیر آن را اختیار کند از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت زیانکار است.» (نجفی، بی تا ۱۰۷)

در این میان شایعه صدور فتوایی از جانب آیت الله حکیم در خصوص جواز قتل کمونیست ها نیز منتشر گردید که از جانب بیت وی تکذیب گردید. صرف نظر از علمای شیعه، رجال سرشناس اهل سنت عرب و کرد نیز فتوا به حرمت عضویت در حزب کمونیست دادند که از آن جمله می توان شیخ فؤاد الالوسی، شیخ حمدی الاعظمی، شیخ جمال مفتی، شیخ عمر عبدالعزيز و شیخ عثمان عبدالعزيز اشاره نمود. آن ها به کفر و الحاد کمونیست ها فتوا دادند و همکاری با آنان را از مصادیق مساعدت به ملحدان برشمردند. (تولانیان، ۱۳۸۷، ۳۵۸)

آیت الله حکیم در فتوای دیگری در ۵ شوال ۱۳۷۹ ق. ۱۳/ فروردین ۱۳۳۹ ش. پیوستن به حزب کمونیست را کفر و الحاد و ترویج کفر به شمار آورد. او پیوستن کامل را کفر محسوب نمود و ناقص آن را فسق و معصیت خداوند متعال شمرد. محمدعلی طباطبایی مجتهد برجسته و از مراجع تقلید مقیم کربلا با استناد به آیه ۳۳ از سوره مائده پا را از این فراتر نهاد و کمونیست های ملحد را از مصادیق محاربان باخدا دانست و خواستار اجرای حدود شرعی بر آنان شد. این به معنی مهدورالدم بودن کمونیست ها و به عبارتی صدور جواز قتل آنان بود. (الحسینی، ۱۳۸۴ ق. ۹۱)

کمونیست ها در مقابل فتاوای تند مراجع تقلید و موضع گیری های آن ها در یک اقدام تشکیلاتی از اعضا و هواداران خود خواستند اقدام به اتهام زنی و توهین به مراجع تقلید نمایند؛ و در نتیجه پاره کردن رساله های عملیه و عکس های مراجع و مجتهدین در دستور کار آنان قرار گرفت. در گزارش ساواک آمده است:

«... کمونیست‌ها در نجف اشرف و کربلا شعار می‌دهند که یک شیخ و یک عالم را بکش و ملت را آزادی بده...» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره‌ی ۹۵۵۰۷۰)

در همین ایام یکی از کمونیست‌ها در هنگامی که آیت‌الله حکیم در حال عبور از بازار نجف بوده است پاره‌سنگی را به سمت او پرتاب می‌کند؛ که ایشان به نشانه اعتراض چند روزی در خانه‌مانده و بیرون نمی‌آید تا اینکه گروه‌های مختلف مردمی از شهرها و روستاهای مختلف روانه نجف و بیت او شدند و بیعت خود را با او تجدید نموده، وفاداری خود را نسبت به مرجعیت اعلام می‌دارند. اقشار و گروه‌های مذهبی وقوع این قبیل جریانات و رخدادها را از چشم حکومت قاسم می‌دیدند و آن را به حساب حاکمیت می‌گذاشتند. بدین جهت و به‌عنوان اعتراض آیت‌الله حکیم از مقامات دولتی دوری می‌نمود و در همین راستا دیگر حاضر به ملاقات با شخص عبدالکریم قاسم و شنیدن سخنان او نشد. او به واعظان و مبلغین مذهبی دستور داده بود که در مراسمات و مجالس مختلف رفتارهای خلاف شریعت دولت را برای مردم تشریح نمایند.

به اعتقاد بسیاری صدور فتوای آیت‌الله حکیم درباره حزب کمونیست عراق را می‌بایست نقطه عطفی در تاریخ سیاسی عراق جدید دانست زیرا بعد از قیام ژوئن ۱۹۲۰ م. ۱۲۹۹/ش؛ و تبعید مراجع به ایران و اخذ تعهد از ایشان به‌منظور عدم مشارکت و موضع‌گیری در امور سیاسی این کشور؛ برای اولین باریکی از مراجع تقلید اقدام به ورود به جریانات سیاسی روز عراق نمود و در این خصوص اقدام به صدور فتوا کرد.

رخدادهای عراق و تقابل مراجع تقلید مقیم عتبات با مارکسیست‌ها مورد توجه مقامات ایرانی بود و از سوی عوامل آنان رصد و گزارش می‌گردید. قاسم و متحدان کمونیست او همگی دشمن شاه بوده و برای حکومت وی تهدیدی بالقوه محسوب می‌شدند. بدون تردید قاسم از سوی شوروی برای اخذ مواضع تند و ضد ایرانی تشویق و تحریک می‌شده است. دولت عراق علاوه بر اینکه شنیدن رادیوهای ایران را برای کلیه اتباع خود ممنوع اعلام کرده بود؛ اقدام به راه‌اندازی ایستگاهی رادیویی در آن کشور به زبان فارسی نمود که از طریق آن به‌طور مداوم رژیم پهلوی تبلیغات می‌شد (سازمان اسناد ملی، پرونده شماره ۰۰۴۱۹۷-۲۹۰)

در گزارش‌های ساواک ۱۳۳۸/۱۰/۲۲ آمده است: «روز ۱۵ ماه جاری در بغداد تظاهرات وسیعی صورت گرفته ... دسته‌های مردم با رهبری افراد کمونیست در خیابان‌ها رژه رفتند. قاسم و هیئت دولت و ... در این مراسم شرکت نمودند و شعارهایی علیه اردن - مصر و ایران دیده می‌شد. اکثر عراقی‌ها به‌خصوص ایرانیان مقیم عراق سخت ناراحت دکاکین خود را تعطیل و به منازل رفته بودند.

از صبح آن روز در کربلا و نجف و کاظمین با گماردن مأمورین از تجمع اشخاص جلوگیری و حتی از ادا نماز جماعت جلوگیری شد.» (اسناد ساواک، ۱۳۸۰، ۳۸)

رابطه شاه با اسرائیل با توجه به حساسیت‌های زیاد آن در میان مسلمانان جهان بخصوص اعراب منطقه از موضوعاتی بود که در خصوص آن تبلیغات وسیعی از سوی دولت عراق انجام می‌پذیرفت (همان منبع، ۵۵)

از سویی دیگر رابطه حوزه‌های علمیه عتبات با حکومت ایران کاملاً دوستانه بود؛ اکثریت علماء و روحانیون پادشاه ایران را تنها حکمران شیعه در جهان می‌دانستند و به‌عنوان کسی که برای حفظ شریعت و مکتب اهل بیت (ع) قسم یاد نموده احترام قائل بودند. بیت آیت‌الله حکیم نیز به‌عنوان برجسته‌ترین مرجع عتبات رابطه دوستانه‌ای با دربار پهلوی داشت و معروف بود که شاه بخشی از هزینه حوزه‌های علمیه عتبات را تأمین می‌کند. (تاریخ شفاهی هاروارد، سید موسی موسوی، نوار چهارم) در این میان وجود دشمنی مشترک به نام مارکسیسم که توسط میلیتاریسم اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌شد و توسط احزاب کمونیست در دو کشور ایران و عراق تبلیغ می‌گردید در این نوع رابطه بدون تأثیر نبوده است. مواضع تند و ضد کمونیستی آیت‌الله حکیم موجب گردید که حکومت پهلوی به این مرجع توجه [ویژه‌ای] نموده و پس از فوت آیت‌الله بروجردی وی را به‌عنوان مرجع جانشین به رسمیت بشناسد.<sup>۵</sup> (تاریخ شفاهی هاروارد، مهدی حائری یزدی، نوار ۴)

رویکرد آیت‌الله حکیم بر اساس عدم ورود حوزه درگیری، جناح‌بندی و بازی‌های سیاسی بود وی در عین حال دخالت غیرخودی‌ها را نیز در امور مذهبی و حوزه دین بر نمی‌تابید. او در دفاع از حریم شریعت حدودمرزی نمی‌شناخت، آیت‌الله حکیم را همچون سلفش آیت‌الله بروجردی از

---

<sup>۵</sup> البته این رابطه به سود مذهبی‌ها و حتی مبارزین با شاه نیز بود این شکل روابط دوستانه موجب آن گردید که حکیم بتواند در مواقعی به‌عنوان پناهگاهی محکم؛ از مبارزان سیاسی حمایت به عمل آورد. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در این خصوص می‌نویسد: «من یک‌بار که زندان بودم، داماد آقای حکیم یعنی آقا سید ابراهیم طباطبایی مشکل مراحل کرد. ایشان ظاهراً به ایران آمده بودند تا ضریحی را که در اصفهان برای حرم کربلا و یا نجف ساخته بودند با خود ببرند. ایشان با شاه با یکی از مقامات صحبت کرد و مشکل مراحل کرد. مشکل من هم در آن موقع جدی بود. بعداً هم در اسناد دیدیم که آقای حکیم در نجات من مؤثر بودند.» (تولائی، ۱۳۸۷، ۶۴۳) سال‌ها بعد وقتی حکیم در سال ۱۳۹۰ ق/ ۱۳۴۹ ش. فوت کرد دربار ایران ۳ روز عزای عمومی اعلام نمود..

مصادیق مکتب اسلام فرهنگی - اجتماعی می‌دانند. اسلامی که حوزه‌های علمیه را به‌عنوان مهم‌ترین نماد اسلامی تلقی می‌کند و در حفظ آن می‌کوشد. این مکتب با عالم سیاست بیگانه نیست و نیم‌نگاهی به آن دارد ولی تا جایی که به حوزه، نهاد مرجعیت شیعه و حریم شریعت آسیبی نرسد در آن ورود نمی‌نماید. فتاوی‌ای حکیم در تکفیر حزب کمونیست و حرمت جنگ با کردها (در زمان عارف) از مصادیق آن است. (سعدی، ۳۷۴، ۱۳۹۰)

نوامبر ۱۹۶۰ م/آذر ۱۳۳۹ ش. با خروج چند وزیر کمونیست از کابینه، رابطه بین قاسم و حزب کمونیست تیره گردید. در بهار ۱۹۶۲ م. (۱۳۴۱ ش.) کمونیست‌ها برخلاف میل قاسم حمایت خود را از ملا مصطفی بارزانی اعلام کردند و جنگ تمام‌عیار بین ارتش عراق و چریک‌های کرد شعله‌ور شد، از آغاز ۱۹۶۳ م آخرین روزهای حکومت قاسم فرارسید تا اینکه در فوریه همان سال دوران حکومت وی با وقوع کودتایی با ائتلاف بعثی‌ها-عبدالسلام عارف پایان پذیرفت و عبدالکریم قاسم بلافاصله اعدام گردید. (بیگلدی، ۱۳۶۸، ۴۹)

ظاهرأ، عبدالکریم قاسم وصیت کرده بود که پس از مرگش آیت‌الله حکیم بر او نماز بخواند و امر کفن و دفن وی را متکفل شود، از این رو پس از کودتای ۸ فوریه ۱۹۶۳ / ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ ش؛ و کشته شدن قاسم. خواهر وی به دیدار آیت‌الله حکیم رفت و از وی تقاضا کرد که وصیت‌نامه قاسم اجرا شود و حکیم نزد کودتاچیان وساطت کند تا پیکر وی را تحویل بستگانش دهند تا برحسب آداب و رسوم اسلامی به خاک سپرده شود، اما آیت‌الله حکیم توجهی به درخواست‌های خواهر قاسم ننمود (العلوی، ۱۳۷۶، ۲۱۵)

### نتیجه‌گیری

اعراب از زمان انقراض دستگاه خلافت عباسیان (۶۵۶ ه.ق) به دست مغولان، استقلال سیاسی خود را از دست دادند و در طی قرون متمادی در زیر سلطه اقوام مختلف زیسته و همواره از نوعی حقارت و فرودستی رنج می‌بردند. میل فراوان ایشان به احیاء «عروبه» یا همان عنصر عربیت از همین‌جا نشأت می‌گرفت؛ و این به معنای زمینه و تمایل آحاد و اقشار مختلف ایشان به طرح شعارهای ناسیونالیستی و حمایت از احزاب ملی‌گرا بود. با آغاز دهه ۱۹۵۰ میلادی، وقوع کودتای ارتش مصر (در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲) و به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر؛ اعراب با طرح شعارهای ضد استعماری، ضد اسرائیلی و ناسیونالیستی از سوی وی روبرو شدند. جهان عرب از این شعارها استقبال نمود و او را در ردیف قهرمانان تاریخ خود قرارداد و به لقب «حبیب الشعب» مفتخر نمود

و با الگوبرداری از تحولات مصر درگیر بحران‌های گسترده‌ای شد. کشور عراق نیز از آن بحران‌ها متأثر بود که در نهایت به کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ م؛ و به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم انجامید. با گشایش فضای سیاسی عراق انواع و اقسام گروه‌ها و احزاب مختلف اعم از ناصریست‌ها، بعثی‌ها، ناسیونالیست‌ها و مارکسیست‌ها اقدام به فعالیت‌های سیاسی نمودند و برای کسب قدرت و پیاده نمودن اهداف خود با یکدیگر رقابت می‌کردند. با نزدیک شدن قاسم به اتحاد جماهیر شوروی، کفه ترازو در فضای سیاسی عراق به سمت مارکسیست‌ها سنگینی نمود و این کشور تبدیل به پایگاه احزاب کمونیست خاورمیانه شد. قدرت‌گیری و طرح شعارهای ایدئولوژیک و همچنین اقدامات ضد مذهبی مارکسیست‌ها موجب گردید که تقابل و درگیری بین آنان و نیروهای مذهبی شکلی بسیار جدی و خشونت باری پیدا نماید و دولت نیز در این میان البته حامی کمونیست‌ها بود. بدون تردید برای توسعه‌ی و مدرن‌سازی کشور نیاز به پیاده‌سازی شاخص‌های دولت - ملت‌سازی بود و این مهم بدون انجام اصلاحاتی ساختاری برمبنای رهیافت‌های جهان مدرن میسر نمی‌گردید؛ اصلاحاتی که با مبانی شرعی تناقض داشت و خشم اسلام‌گرایان را برمی‌انگیخت. رویکرد آیت‌الله حکیم به‌عنوان رهبر حوزه در این سال‌ها در راستای عدم ورود حوزه به درگیری‌ها، جناح‌بندی‌ها و بازی‌های سیاسی تعریف می‌گردید و خط قرمز او حفظ شریعت و حریم حوزه‌های علمیه بود. او با عالم سیاست بیگانه نبود و نیم‌نگاهی به آن داشت ولی تا جایی که خطر و آسیبی را متوجه حوزه‌های علمیه و حریم شریعت نمی‌دید به موضوعات سیاسی ورود نمی‌نمود. فتاوی‌ای حکیم در تکفیر حزب کمونیست و تقابل با دولت بخاطر تصویب قوانینی مخالف شریعت نشان‌دهنده نوع نگاه او به فضای سیاسی عراق در آن سال‌ها است.

### منابع

#### منابع فارسی

۱. اردلان، امان‌الله، زندگی در دوران شش پادشاه (خاطرات حاج عزالملک اردلان)، ۱۳۹۳، ۱ جلد، چ ۳، تهران، نشر نامک.
۲. العلوی، حسن، شیعه و حکومت در عراق، ۱۳۷۶، ترجمه: محمد نبی ابراهیمی، ۱ جلد، چ اول، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۳. بیگدلی، علی، تاریخ سیاسی و اقتصادی عراق، ۱۳۶۹، ۱ جلد، چ ۱، تهران، میراث ملل.

۴. تبرائیان، صفاء الدین، احیاگر حوزه نجف، ۱۳۸۷، ۱ جلد، چ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. جعفری ولدانی، اصغر، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، ۱۳۶۷، ۱ جلد، چ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه.
۶. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ۱۳۸۱، ۱ جلد، چ ۳، تهران، امیرکبیر.
۷. حیایوی، حسن، فصلنامه مسائل ایران «جمال عبدالناصر و سوسیالیسم اسلامی»، مهر ۱۳۴۵، شماره ۳، ص ۱۱ تا ۲۰.
۸. زرگر، افشین، فصلنامه علوم سیاسی «مدل‌های دولت - ملت‌سازی»، پائیز ۱۳۸۶، شماره ۷، از ص ۹۷ - ۱۶۰.
۹. سعدی، علی، کمربند آتش (دیدگاه‌های دکتر ابراهیم جعفری)، ۱۳۹۰، ۱ جلد، چ اول، تهران، موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۱۰. سوئیزی، پل، فالک، ریچارد، پتراس، جیمز، سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۹۸۰، ۱۳۶۰، مترجم پیروز، الف، ۱ جلد، چ ۱، تهران، تکاپو.
۱۱. شولز، رینهارد، نگاهی نو به تاریخ جهان اسلام، ۱۳۹۱، مترجم: امیر بهرام عرب احمدی، ۱ جلد، چ ۱، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. ... عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، ۱۳۹۷، ۱ ج، چ ۱۴، تهران، امیرکبیر.
۱۳. قوام، عبدالعلی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه «ملی‌گرایی و دولت ملت‌سازی در خاورمیانه»، زمستان ۱۳۹۱
۱۴. مرکز بررسی اسناد تاریخی، چپ در ایران (تحولات داخلی عراق و امنیت ملی ایران)، ۱۳۸۳، ۱ جلد، چ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
۱۵. مرکز بررسی اسناد تاریخی، روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۰، ۱ جلد، چ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
۱۶. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، ۱۳۸۶، ۲۲ جلد، چ دوم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۷. مهرورزیان، طاهره و همکار، خاطرات آیت‌الله آل اسحاق، ۱۳۸۵، تهران، ۱ جلد، چ اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۸. نجفی، مصباح، چهره‌ای از شخصیت بارز پیشوای شیعیان جهان حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای سید محسن حکیم طباطبایی، بی تا ۱ جلد، چ دوم، بی‌جا.
۱۹. ولیان، عبدالعظیم، تضادهای سیاسی امریکا و شوروی در کشورهای خاورمیانه از جنگ جهانی دوم، ۱۳۴۵، تهران، ۱ جلد، چ اول، دانشگاه تهران.

#### منابع عربی

۱. الازهر (مجله)، ۱۹۵۹. م، مجلد ۳۱.
۲. الحسینی. احمد، الامام الحکیم. ۱۳۸۴ ق. ۱ جلد، چ اول، نجف، دارالثقافه.
۳. الفریجی، عبدالله، موقف المرجعیه من الحركه الشیوعیه فی العراق، ۱۹۹۸، قم، ۱ جلد، چ اول، مرکز در اسات تاریخ العراق الحدیث.
۴. العرفان (مجله) س ۱، ش ۴۶ (ایلول ۱۹۵۸ م)، ص ۱۰۴.
۵. بحر العلوم، محمد، اضوا علی قانون الاحوال الشخصیه، ۱۹۶۳. م، ۱ جلد، چ اول، نجف. مطبعه النعمان.
۶. بطاطو، حنا، العراق (الشیوعیون و البعثیون و الضباط الاحرار)، ۱۳۸۵، ج ۳، چ اول، تهران، فرصاد.
۷. جمال مصطفی، عبدالکریم قاسم البدایه و السقوط، ۱۹۸۹، ۱ جلد، چ اول، بغداد، المكتبه الشرقيه.
۸. شربل، غسان، صدام مر من هنا، ۲۰۱۰، ۱ جلد، چ ۱، بیروت، ریاض الریس.

#### - مصاحبه‌ها

۱. تاریخ شفاهی هاروارد، مهدی حائری یزدی، نوار شماره ۴.
۲. تاریخ شفاهی هاروارد، سید موسی موسوی، نوار شماره ۴.

#### اسناد آرشیوی

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره‌ی ۹۵۵۰۷۰
۲. سازمان اسناد ملی، پرونده شماره ۲۳۰-۰۵۵۵۳۲
۳. سازمان اسناد ملی، پرونده شماره ۲۹۰-۰۰۴۱۹۷